



Construction Grammar: Theoretical and Methodological Foundation Review of 'Construction Grammar The Structure of English' by Thomas Hoffmann

Mehdi Damaliamiri¹  institute for humanities and cultural studies, Tehran, Iran

Mostafa Assi²  institute for humanities and cultural studies, Tehran, Iran

Abstract

Construction Grammar refers to a set of different yet related theoretical approaches to understanding language, in which generalizations about linguistic structure are formulated in terms of constructions (the pairing of form and meaning). While the conceptual foundations of Construction Grammar can be directly attributed to Fillmore's Case Grammar, various approaches within the framework of Construction Grammar (with a stronger cognitive orientation) have emerged to develop and refine this grammar as a model capable of describing, analyzing, and generalizing linguistic constructions. The most significant approaches in Construction Grammar include Berkeley Construction Grammar, Embodied Construction Grammar, Langacker's Cognitive Grammar, Goldberg's Construction Grammar, Croft's Radical Construction Grammar, Boas' Frame-Semantic Construction Grammar, Sag's Sign-Based Construction Grammar, Fluid Construction Grammar, and the Lexical Constructional Model, which fall into three categories: formalist, usage-based, and computational. All Construction Grammar models emphasize that constructions are symbolic units of form-meaning/use and reveal the possibilities and conditions under which Construction Grammar can elucidate the production of knowledge and meaning in the mind of a language speaker. However, these approaches

1. mdamali134@gmail.com (Corresponding Author)

2. s_m_assi@ihcs.ac.ir

How to cite: Damaliamiri, M., & Assi, M. (2024). Construction Grammar: Theoretical and Methodological Foundation Review of 'Construction Grammar The Structure of English' by Thomas Hoffmann. *Language and Linguistics*, 20(40), 307- 337. doi: 10.30465/LSI.2025.50659.1788

fundamentally differ on one key point: what is a construction? A proper understanding of the foundations and methodologies of each of these construction-based models, their commonalities and differences regarding the universality of linguistic constructions, their quantity and type, their composition and semantics, linguistic usage data, and the specification of symbolic systems, is explored in *Construction Grammar: The Structure of English* by Thomas Hoffmann. This work demonstrates the explanatory power of Construction Grammar at all levels of English, conducts synchronic and diachronic studies, and introduces various structural approaches, which are considered one of the most prominent achievements of Construction Grammar. In this book, the claim that Construction Grammar constitutes a comprehensive domain of grammatical theorizing is examined to determine whether a holistic approach to linguistic units can represent the reality of mental activity. Furthermore, the book illustrates that Construction Grammar utilizes various methods of real linguistic data, which can include empirical analyses, usage evidence, and textual examples. Through this book, a deeper understanding of the interaction between form and meaning in natural languages can be achieved, and the role of Construction Grammar in better language analysis can be more fully appreciated.

Keywords: structure, order, state, meaning, cognition



دستور ساخت: مبانی نظری و روش‌شناسی: بررسی و نقد کتاب دستور ساخت، ساختار زبان انگلیسی اثر توماس هافمن

دکترای زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران



مهدی دمالی امیری

استاد زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران



سید مصطفی عاصی

چکیده

دستور ساخت به مجموعه‌ای از رویکردهای نظری متفاوت ولی مرتبط در درک زبانی اطلاق می‌شود که در آن‌ها تعمیم‌هایی درباره ساخت زبانی بر حسب ساخت (همسانی صورت و معنی) صورت‌بندی می‌شود. درحالی‌که مبانی مفهومی دستور ساخت را می‌توان مستقیماً به دستور حالت فیلمور منتسب کرد، انواع مختلفی از رویکردها در چارچوب دستورساخت (با جهت‌گیری شناختی قوی‌تر) برای تدوین و توسعه این دستور به عنوان مدلی که می‌تواند مقام ساخت‌های زبانی را توصیف، تحلیل و تعمیم دهد، ظاهر شده‌اند. مهم‌ترین رویکردهای دستورساخت شامل دستورساخت برکلی، دستور ساخت بدنمند، دستور شناختی لنگر، دستورساخت گلدبرگ، دستور ساخت بنیادی کرافت، دستور ساخت معنایی-قالبی بوآز، دستور ساخت نشانه-بنیاد ساگ و دیگران، دستور ساخت سیال و مدل ساخت واژگانی می‌شود که در سه مقوله صورت‌گرایی، کاربرد-بنیاد و محاسباتی قرار می‌گیرند. تمام مدل‌های زبانی دستور ساخت بر این نکته تأکید دارند که ساخت‌ها واحدهای نمادینی از صورت معنی/اکاربرد هستند و امکانات و شرایطی را نشان می‌دهند که دستورساخت می‌تواند در فهم تولید دانش و معنی در ذهن گویشور زبان آشکارسازی کند. اما در عین حال، این نحله‌ها در یک نکته اساسی دارای اختلاف هستند: ساخت چیست؟ درک صحیح مبانی و روش‌شناسی هر کدام از این مدل‌های ساخت‌بنیاد، نکات مشترک و تفاوت آن‌ها پیرامون همگانی بودن ساخت‌های زبانی، کمیت و نوع آن‌ها، ترکیب و معناشناختی ساخت، داده‌های کاربرد زبانی و مشخص‌سازی نظام‌های نمادگذاری در کتاب دستور ساخت: ساختار زبان انگلیسی اثر توماس هافمن با اثبات قدرت تبیینی دستور ساخت در تمام سطوح زبان انگلیسی، انجام مطالعات همزمانی و در زمانی و معرفی رویکردهای ساختاری مختلف، که یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای دستور ساخت است در نظر گرفته شده است. در این کتاب، این ادعا که دستور ساخت حوزه مطالعاتی جامع نظریه‌پردازی دستوری می‌باشد، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نشان داده شود که آیا رویکرد کل‌گرایانه به واحدهای زبانی می‌تواند واقعیت فعالیت ذهنی را بازنمایی کند. افزون بر این، در این کتاب نشان داده می‌شود که دستور ساخت به روش‌های مختلفی از داده‌های زبانی واقعی استفاده می‌کند و این داده‌ها می‌توانند شامل تحلیل‌های تجربی، شواهد کاربردی و نمونه‌های متنی باشند. در این کتاب می‌توان به فهم عمیق‌تری از نحوه تعامل صورت و معنی در زبان‌های طبیعی رسید و نقش دستور ساخت را در تحلیل زبان بهتر درک کرد.

کلیدواژه: ساخت، دستور، حالت، معنی، شناخت.

مقدمه

یکی از مفاهیم بنیادی زبانی مفهوم نشانه است - ترکیب قراردادی صورت (صورت‌آوایی/دال) و معنی (مفهوم ذهنی / مدلول) که توسط سوسور معرفی شد. در پایان قرن بیستم، مفهوم نشانه‌زبانی با توجه به این نکته که قراردادی بودن در ترکیب صورت و معنی نه فقط برای کلمات بلکه برای واحدهای دیگر سطوح زبانی نیز به کار می‌رود معرفی شد. این درک و مفهوم توسیعی از نشانه زبانی ساخت نامیده می‌شود درحالی‌که دستور ساخت یک چارچوب نظری متاخر است که به طور خاص بر ساخت‌های زبانی تأکید می‌کند. (Hoffman, 2022)

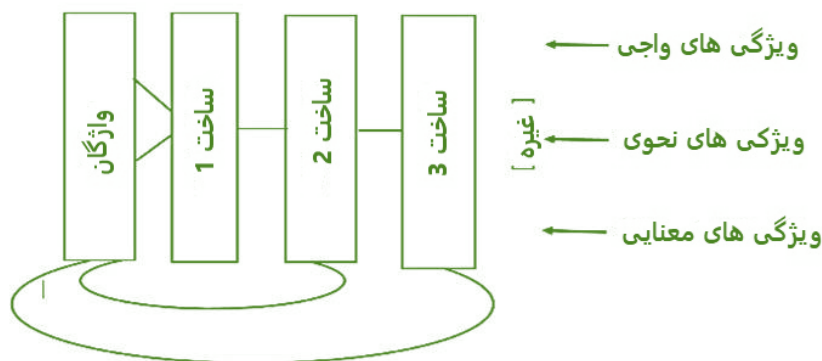
دستورساخت ایده‌های مبتکرانه از چندین حوزه دانشی - زبان‌شناسی، شناختی، انسان‌شناسی، فلسفی و کامپیوتر - را با تأکید بر این فرض که صورت زبانی با معنی و کاربرد ارتباطی-گفتمانی آن مرتبط است، درهم می‌آمیزد. این درهم‌آمیزی مبانی را برای یک نظریه زبانی توانمند از منظر توصیفی و تبیینی فراهم می‌کند. این نظریه در ۳۰ سال گذشته به دستاوردهای تحقیقاتی زیادی دست یافته است، اما جستارهای معتبر کمی در این زمینه وجود دارد. کتاب دستور ساخت: ساختار زبان انگلیسی اثر توماس هافمن که در سال ۲۰۲۲ توسط انتشارات کمبریج در ۳۱۵ صفحه چاپ شده با اثبات قدرت تبیینی دستور ساخت در تمام سطوح زبان انگلیسی، انجام مطالعات همزمانی و درزمانی، و معرفی رویکردهای ساختاری مختلف، یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای دستوریون ساخت است. این کتاب اثر دیگری از دستور ساخت است که پس از مجموعه آثار گلدبرگ در این زمینه منتشر شده و به نام ام الکتاب دستور ساخت معرفی شده است. این کتاب بررسی می‌کند که چگونه رویکرد ساخت کاربرد بنیاد، تحلیل توصیفی و تفسیری از زبان انگلیسی را ارائه می‌دهد. کتاب شامل هشت فصل است که مفروضات اساسی، رویکرد کاربرد بنیاد و چشم اندازهای دستور ساخت را پوشش می‌دهد. اول، اهتمام کتاب این است که تمام سطوح پدیده‌های نحوی، از ساختواژه تصریفی و واژه‌سازی تا عبارات و جمله و ساختار اطلاعاتی را توضیح دهد. دوم، نویسنده نشان می‌دهد که چگونه دستور ساخت می‌تواند برای توضیح فراگیری زبان، تغییرات زبانی و تنوع زبانی به کار رود. سوم، مقایسه‌ای عمیق بین تفاوت‌ها و شباهت‌های رویکردهای ساخت بنیاد مختلف انجام می‌دهد. در نهایت، روند تحقیقات آینده در زمینه دستور ساخت در کتاب پیش‌بینی شده است. مقدمه کتاب، فصل ۱، دو بخش اصلی دارد که عبارتند از تعریف ساخت و اصول پایه‌ای دستور ساخت. دستورنویسان ساخت به این اجماع رسیده‌اند که ساخت‌ها جفت‌های صورت-معنا هستند که یک قطب صورت و یک قطب معنا را تشکیل می‌دهند (Langacker, 2008). این فصل به ما می‌گوید که برخلاف سایر نظریه‌های زبان‌شناسی، دستور

ساخت تمام دانش دستوری را به عنوان جفت‌های صورت -معنا در نظر می‌گیرد، نه فقط کلمات.

این رویکرد میان‌رشته‌ای به زبان‌شناسان امکان می‌دهد ساخت‌ها به عنوان واحدهای پایه‌ای که صورت و معنی را به هم مرتبط می‌کنند، بررسی کنند. در زمینه شناختی، ارتباط بین ساخت‌های زبانی و فرآیندهای ذهنی مورد توجه قرار می‌گیرد. انسان‌شناسی به بررسی تأثیرات فرهنگی و اجتماعی بر شکل‌گیری و کاربرد ساخت‌های زبانی می‌پردازد، درحالی‌که فلسفه به مبانی نظری و مفهومی این رویکرد کمک می‌کند، کامپیوتر و علوم محاسباتی نیز با ارائه ابزارها و روش‌های جدید برای تحلیل و پردازش داده‌های زبانی، نقش مهمی در توسعه دستور ساخت دارند. این رویکرد جامع و میان‌رشته‌ای، امکانات بیشتری برای فهم و تحلیل پیچیدگی‌های زبان و ارتباطات انسانی فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساخت‌های زبانی می‌توانند بازتابی از دانش، فرهنگ و تجربه انسانی باشند (Boas and Fried, 2005).

هافمن ادعا می‌کند دستور ساخت به کمک ترکیب تمهیدات دستور سنتی با اصول موضوعه نظریه‌های مدرن زبان‌شناسی شناختی، نقش‌گرایی و صورت‌گرایی یک نظریه نحوی را برای زبان‌شناسی شناختی فراهم کرده است. تمام جنبه‌های یک ساختار در سطوح مختلف زبان پراکنده نیست، بلکه در یک نشانه زبانی کل‌نگر ادغام شده است. عناصر سطوح مختلف فقط در یک ساخت به هم متصل نیستند بلکه به هم وابسته و مرتبط با یکدیگر هستند. (شکل ۱)

شکل ۱: مدل دستور ساخت



از منظر معرفتی، این چارچوب نظری به دنبال تبیین پدیده‌های نشانه شناختی در زبان و گفتار بر پایه بازنمایی ذهنی آن‌ها و گسترش یک توصیف منطقی از زبان به عنوان یکی از نظام‌های اجتماعی و شناختی است که در دسترس انسان قرار دارد. در اینجا به وضوح می‌توان

دید که دستور ساخت اساساً یک نظریه زبانی نیست بلکه نظریه دانش زبانی است که مبتنی بر اصول کلی شناختی و ارتباطی می‌باشد. (Hilpert, 2020)

از این منظر زبان کاملاً اصطلاح بنیاد است. رویکردهای ساخت در این وهله از موضع کلاسیک زبان فاصله می‌گیرند که اعتقاد داشتند واژگان و تکوژها قطعات سازنده زبان هستند که از طریق مجموعه‌ای از قوانین به هم مرتبط می‌شوند. به جای آن، در رویکرد ساخت یک چارچوب مشترک برای بازنمایی واحدهای حاوی معنی با درجات مختلف و در سطوح متفاوت انتزاعی پیشنهاد می‌شود. گلدبرگ (2013) و هافمن^۱ (2022) چهار فرض اساسی را در تمام نحله‌های دستورساخت معرفی می‌کنند.

۱. در دستورساخت تقسیم‌بندی دقیقی بین واژگان و دستور وجود ندارد بلکه یک پیوستار نحوی – واژگانی در تمام زبان یافت می‌شود.

۲. ساخت‌ها در انزوا قرار ندارند و دانش ما از ساخت‌ها را نباید به عنوان یک فهرست نامنظم در نظر گرفت. در عوض، ساخت‌ها در یک شبکه رده‌بندی یا قاموس ساخت سازماندهی می‌شوند.

۳. ساخت‌ها صورت بنیاد هستند: آن‌ها هیچ نوعی از ژرف‌ساخت را با بازنمایی نحوی انتزاعی و عملیات نحوی در بر نمی‌گیرند. در عوض فرض می‌شود که ساخت‌ها تطور تاریخی دارند و از طریق تعمیم‌هایی که کاربران زبان برای مثال‌هایی ملموس انجام می‌دهند، یاد گرفته می‌شوند. با توجه به این ساخت – صورت‌گرایی، ساخت‌ها نمی‌توانند یک دستور جهانی را عرضه کنند که تمام زبان‌های بشری را در برگیرد بلکه اساساً یک نوع بین زبانی را پذیرفته و نسبت به آن تعهد دارند. همگانی‌های زبان در واقع تعمیم‌های حاصل از فرآیندهای شناختی کلی و پیامدهای کاربردی هستند (Hoffmann, 2022).

به لحاظ تاریخی، ظهور دستور ساخت با تلاش برای ایجاد یک هم‌آورد برای زبان‌شناسی زایشی چامسکیایی که وجه غالب زبان‌شناسی به ویژه در آمریکای شمالی در قسمت اعظم نیمه دوم قرن بیستم بود، هم‌بسته است. (Harris, 2021) درحالی‌که مفهوم ساخت در حالت ساخت سازه‌ای و اصطلاح دستور ساخت در دهه ۱۹۸۰ در کارهای فیلمور^۲ (1988) و لیکاف^۳ (1987) ظاهر شد، ریشه‌های فکری دستور ساخت و نظریه همتای معنی‌شناسی قالبی از مقاله حالت برای حالت اثر فیلمور (1968) به دست آمد. ایده حالت‌های ژرف‌ساخت همان چیزی بود

1 T. Hoffmann

2 C. J. Fillmore

3 G. Lakoff

که بعدها نقش‌های معنایی خوانده شد که نقش بسزایی در تعامل فعل و ساخت در دستور ساخت ایفا می‌کند.

نکته اصلی که دستور ساخت بر آن تاکید دارد اصطلاح گونگی است. به باور فیلمور و دیگران (1988)، اصطلاح گونگی بخش فرعی دستور یک زبان نیست بلکه الگوهای اصطلاحی خودشان زایا، کاملاً منظم و برای پژوهش‌های دستوری ارزشمند هستند. در مورد ساخت "چه رسد به آنکه" [Let Alone]، هیچکدام از ویژگی‌های آن از آرایش واژگانی و ساخت دستوری بر نمی‌خیزد و نمی‌توان آن را به عنوان یک عبارت ثابت در نظر گرفت. در سطح نحو، فیلمور و دیگران Let alone را به عنوان یک حرف ربط همپایه در نظر می‌گیرند؛ در سطح معنایی و کاربرد شناختی، به صورت یک ساخت تاکیدی همبسته در نظر گرفته می‌شود که نوعی از مقیاس یا طیف را تداعی می‌کند.

(۱) من پول ندارم که دوچرخه بخرم چه رسد به آنکه ماشین بخرم.

2) I don't eat fish, let alone raw oysters.

اما در چندین حالت: عناصر دخیل در ساخت ربط Let alone به یک حوزه معنایی مشترک تعلق ندارند. بنابراین مقیاس‌هایی را که Let alone به وجود می‌آورد می‌توان وابسته به بافت در نظر گرفت. از سوی دیگر عباراتی نظیر too big a shock (که به عنوان ساخت Big Mess شناخته می‌شوند) انحرافی از الگوهای نحوی زبان انگلیسی دیده می‌شود. این ساخت نظم‌پذیری دستوری دارد که گروه اسمی حاوی آن باید نامعین و مفرد باشد و همچنین باید بدانیم که توصیف‌گر صفت از جنس درجه‌ای می‌باشد.

گلدبرگ^۱ (1995) نقش عمده‌ای در ارائه یک تعریف از ساخت داشت. وی چندین مقوله اساسی را که در قلب نظریه ساخت‌بنیاد وجود دارد مدنظر قرار داد: نقش مهمی که معنی (معنی‌شناختی و کاربردشناختی) در تحلیل دستور ایفا می‌کند تعامل بین معنی ساخت و معنی فعل است و این مفهوم که ساخت‌ها یکدیگر را در شبکه‌ای از دانش ذخیره شده حمایت می‌کنند و تغییر کاربرد بنیاد از زایایی نسبی ساخت‌ها در فرآیند یادگیری نظیر شواهدی از منفی غیرمستقیم حاصل می‌شود.

3-a) ? she explained her the news. (she told her the news.)

3-b) ? the afraid boy (the scared boy)

3-c) I can no longer stay here.

1 A.E. Goldberg

گلدبرگ (1995) بهترین تعریف ساخت را اینگونه ارائه می‌دهد: اگر C یک ساخت است و فقط اگر c یک جفت صورت – معنی (f و s) باشد که در آن جنبه‌ای از صورت یا معنی از اجزای c یا از ساخت‌های مشخص‌شده قبلی قابل پیش‌بینی نباشد. در این توصیف دو عنصر اصلی وجود دارد اول، با استفاده از مفهوم نشانه سوسوری، ساخت‌ها به عنوان واحدهای صورت که ذاتا حاوی معنی هستند در نظر گرفته می‌شود، در مقابل با مفهوم زایشی که قوانین سازه‌ای بی معنی را مطرح می‌سازد. در این تعریف، معنی در بعد گسترده‌ای شامل جنبه‌های واژگانی، معنایی، کاربردشناختی، نقشی – کاربردی و اجتماعی مدنظر قرار می‌گیرد درحالی که صورت اطلاعات واجی، نحوی و ساختوازی را منتقل می‌کند. دوم، گلدبرگ از پیش‌بینی‌ناپذیری، به عنوان معیاری برای شناسایی ساخت استفاده می‌کند: هر الگویی که ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که فراتر از ویژگی‌های اجزا تشکیل‌دهنده آن و ویژگی‌های ساخت‌های تقریبا مشابه دیگر باشند، می‌تواند یک ساخت باشد. پیش‌بینی‌ناپذیری تا حد زیادی به مفاهیم اصطلاح گونگی و ترکیب‌ناپذیری ربط دارد: تعبیر یک اصطلاح چیزی بیش از ترکیب کلمات سازنده آن است.

4) All of a sudden
by and large
I have waited many a day for this to happen

جالب آنکه، معیار پیش‌بینی‌ناپذیری هم برای ساخت‌های اصطلاحی و هم برای الگوهای پرکاربرد و ظاهرا معمولی یا هسته‌ای در زبان به کار می‌رود.

5-a) pat pushed the piano into the room
5-b) Sally sneezed the napkin.

جمله مثال بالا (۵ب) دارای یک فعل غیرحرکتی ناگذار به مفعول است ولی متضمن یک رویداد حرکتی می‌باشد که نشان می‌دهد معنی حرکت سببی از اجزای واژگانی سازنده آن فراتر می‌رود. بالاتر از همه، به خاطر در نظر گرفتن زوج معنی – صورت، ساخت یک واحد دانش است و نه یک صورت که بدون ارجاع به دانش زبانی گویشور بتوان آن را توضیح داد. محققان بسامد الگوهای زبانی را به عنوان عامل مهم دیگر در تعیین ساخت معرفی کرده‌اند. شواهد اولیه که براساس آن بسامدها را در داده‌های زبانی ذخیره و ردیابی می‌کنند از مطالعاتی به‌دست آمد که نشان می‌داد واحدهای زبانی پربسامد به لحاظ آوایی نسبت به واحدهای زبانی با بسامد کمتر، بیشتر تقلیل پیدا می‌کنند.

6-a) let them go away: let'm go away

6-b) let all of them go away

افرون برآن، گویشوران اصطلاحات بسامدی را به جایگزین‌های کم‌بسامد آن‌ها ترجیح می‌دهند حتی وقتی که کلماتی که آن‌ها دارند، معانی مشابهی دارند و هردو از یک ساخت انتزاعی نشات می‌گیرند.

7-a) Innocent bystanders (ترجیح داده شده)

7-b) Uninvolved people

همچنین شواهد کافی وجود دارد که گویشوران اطلاعات بسامدی را درباره گونه‌های واژگانی‌شده نسبی ساخت‌های انتزاعی‌تر رمزسازی می‌کنند. برای مثال، گرایس و استفانوویچ^۱ (2004) نشان می‌دهند که گویشوران از ساخت متعدی دو مفعولی و ساخت متعدی تأثیرپذیری – به ای استفاده می‌کنند و اطلاعات بسامد بنیاد متفاوتی را به هر الگوی خاص فعل منتسب می‌کنند.

8-a) She told the children the story (ترجیح داده شده)

8-b) She told the story to the children.

در نتیجه، محققان به دنبال وجود ساخت‌های خاص واژگانی بوده‌اند حتی وقتی که صورت و معنی آن‌ها از طرحواره‌های انتزاعی‌تری که به تصویر می‌کشند، قابل پیش‌بینی است. با این شواهد، گلدبرگ (2006) تعریف خود از ساخت را اصلاح کرد و معیار بسامد را در آن گنجانده. هر الگوی زبانی را می‌توان یک ساخت در نظر گرفت مادامی که جنبه‌ای از صورت یا نقش آن از اجزای سازنده آن یا ساخت‌های مشابه دیگر قابل پیش‌بینی نباشد. علاوه بر این، الگوها به عنوان ساخت ذخیره می‌شوند حتی اگر کاملاً قابل پیش‌بینی باشند، به شرط آن که با بسامد کافی رخ دهند.

اما داستان به اینجا ختم نشد و تعریف سال ۲۰۰۶ با چند و چون‌هایی همراه شد. زشل^۲ (2009) درباره استفاده از معیار پیش‌بینی‌ناپذیری برای تعیین ساخت تردیدهایی ایجاد کرد. به ویژه، وی درباره ماهیت مقوله‌ای این معیار چندان موافق نیست. با در نظر گرفتن الگوها به صورت پیش‌بینی‌پذیر یا پیش‌بینی‌ناپذیر، تحلیلگران باید تمایز دقیقی بین ویژگی‌هایی که یک ساخت را از ساخت دیگر جدا می‌کنند و ویژگی‌هایی که نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند،

1 A. Stefanowitsch

2 A. Zeschel

ایجاد کنند. به باور زشل، در موارد بسیاری تصمیم‌گیری سخت می‌شود زیرا آزمون‌هایی برای حضور یک ویژگی معین همیشه در دسترس نیست. ویژگی‌ها ممکن است از نظر برجستگی وابسته به بافت تغییر کنند و تغییرات بین فردی در میان گویشوران به این معنی است که ساخت‌ها نه توسط شرایط لازم بلکه با گرایش‌های آماری تعیین می‌شوند. همچنین، با توجه به ترکیب‌پذیری، الگوها ترکیب‌پذیر یا ترکیب‌ناپذیر نیستند بلکه ترکیب‌پذیری از نوع درجه است (Langacker, 2008).

این تحولات نشان‌دهنده تلاش‌های مداوم در جهت بهبود و توسعه نظریه دستور ساخت هستند و بازتاب‌دهنده چالش‌های پیچیده‌ای است که در تحلیل و تعیین ساخت‌های زبانی وجود دارد. این تغییرات و انتقادات به غنی‌تر شدن و عمق یافتن مبانی نظری دستور ساخت کمک کرده و نشان می‌دهند که چگونه نظریه‌های زبانی باید پویا و قابل تطبیق با داده‌ها و شواهد جدید باشند.

به عنوان یک جایگزین برای معیار پیش‌بینی‌ناپذیری، زشل (2009) معیار تثبیت‌شدگی لنگاکر را موجه می‌داند که مطابق با آن یک الگو را ساخت می‌خوانیم اگر به اندازه کافی تثبیت شده باشد یا به عبارتی به صورت شناختی متداول شود. همین ایده موجب شد که گلدبرگ در ۲۰۱۹ آخرین تعریف خود را از ساخت ارائه دهد ساخت‌ها خوشه‌های برآمده از اثرات حافظه‌ای هستند که در فضای مفهومی چند بعدی براساس صورت مشترک، نقش و ابعاد بافتی ما سازگاری یافته‌اند. تعریفی که هافمن (2022) در کتاب خود به آن پایبند است از ماهیت انتزاعی بیشتری برخوردار است:

[جفت قراردادی صورت و معنی (واجی / نحوی) که در واژگان ذهنی گویشور ذخیره می‌شوند.]

در مقایسه با تعریف قدیمی گلدبرگ (1995, 2006, 2019)، تعریف جدید از ساخت از «اصل اول نشانه زبانی» که توسط سوسور مطرح شده، الهام گرفته و آن را توسعه داده است. این تعریف از سوسور واژه قراردادی را به عاریت گرفته است که به بهترین وجه غیرقابل پیش‌بینی بودن، غیرترکیبی بودن و قراردادی بودن یک ساخت را نشان می‌دهد. این تعریف هم یک میراث موفق و هم یک نوآوری است.

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که چهار راهبرد در شناسایی ساخت پیشنهاد شده است: نخستین راهبرد جستجو برای ویژگی‌های ساختاری یک عبارت است که از الگوهای متعارف‌تر فاصله می‌گیرد. دوم، ساخت‌ها را می‌توان براساس معانی غیرترکیبی در نظر گرفت. سوم، محدودیت‌های منحصر به فرد که شامل معنی یا صورت می‌باشند، به عنوان یک ابزار قوی شناسایی عمل می‌کنند. چهار، حتی اگر سه راهبرد نخست نتوانند وجود یک ساخت را تعیین

کنند، تحلیل ترجیح با همایی می‌تواند در تعیین ساخت به ما کمک کند، به عبارتی می‌توان از شباهت در میان مثال‌ها برای دسته‌بندی آن‌ها در یک ساخت استفاده کرد.

فصل ۲، با عنوان «دستور ساخت کاربرد بنیاد»، به بررسی خاستگاه، مفهوم، الزامات و ویژگی‌های دستور ساختاری مبتنی بر استفاده می‌پردازد. بر اساس مدل کاربرد بنیاد ساخت‌ها یک شبکه ساختاریافته را تشکیل می‌دهند که توسط روابط ارث‌بری به هم متصل هستند و در آن بسامد(تکرار) نقش تعیین‌کننده‌ای در ذخیره‌سازی ساخت‌ها ایفا می‌کند (Goldberg, 1995). با افزایش بسامد، ساخت‌ها به تدریج انتزاعی شده و در نهایت به ساخت‌های طرحواره‌ای تبدیل می‌شوند. درجات مختلف ساخت‌های طرحواره‌ای، یک شبکه ساخت را تشکیل می‌دهند. در مورد الزامات داده‌ای مدل کاربرد بنیاد، هافمن (2022) بیان می‌کند که «تحقیقات کاربرد بنیاد باید داده‌های معتبر، طبیعی و مشاهده‌ای را تحلیل کنند تا کیفیت و کمیت ورودی زبانی که گویشوران دریافت می‌کنند، به طور مناسب ارزیابی شود».

نویسنده استدلال می‌کند که زبان توسط افراد (به ویژه کودکان) از طریق استفاده از زبان و فرآیندهای شناختی حوزه عام فراگرفته می‌شود، نه از طریق دستور جهانی ذاتی. منبع اصلی داده‌ها برای چنین رویکردی، پیکره‌های زبانی است. نویسنده معتقد است که برای تعیین اینکه یک ساخت چیست، لازم است ساخت داخلی نظام زبانی دقیق‌تری معرفی شود و این سر آغاز نحله‌های متفاوت دستور ساخت شده است که هر کدام ساخت و ساختگان را به نوعی متفاوت در نظر می‌گیرند.

به خاطر این تفاوت رویکردی به ساخت، انواع متفاوتی از رویکردهای دستور ساخت ظاهر شده است. زیم^۱ و لاش^۲ (2013) تمایز بارزی بین رویکردهای ساخت صورتگرا و رویکردهای شناختی، کاربردبنیاد و رده‌شناختی در نظر می‌گیرند. در میان رویکردهای صورتگرا و مدل‌سازی زبان محاسباتی، دستور ساخت برکلی (Fillmore et al., 1988) دستور ساخت نشانه‌بنیاد (Sag, 2012)، دستور ساخت سیال (Steels, 2011)^۳ و دستور ساخت بدنمند (Bergen, 2008) قرار می‌گیرند. در همین حال، چارچوب‌های اصلی که در گروه دیگر قرار می‌گیرند عبارتند از دستور ساخت شناختی (Goldberg, 1995) و دستور ساخت بنیادی (Croft, 2001). به این سه دسته، باید مدل ساخت بنیاد واژگانی را افزود که مدل جامعی از ساخت معنی به واسطه زبان در بافت است. (Ibanez, 2013). هافمن (2022) رویکرد کاربرد بنیاد را اتخاذ کرده تا بتواند نقش این رویکرد را در فراگیری زبان تبیین کند. فصل ۷ تفاوت‌های

1 A. Ziem

2 A. Lasch

3 L. Steels

اصلی بین رویکردهای کاربرد بنیاد و غیر کاربرد بنیاد را بررسی می‌کند. این فصل بحث می‌کند که چگونه می‌توان قطب معنایی یک ساخت را در رویکردهای مختلف تحلیل کرد. نویسنده استدلال می‌کند که رویکردهای مختلف دستور ساخت در نقاط تجربی و نظری مهمی با هم تفاوت دارند، به طوری که نمی‌توان یک نظریه واحد برای دستور زبان ساختاری شناسایی کرد. علاوه بر این، نویسنده تأکید می‌کند که رویکرد شناخت محور، روند تحقیقاتی دستور ساخت است. در بحثی مفصل و دقیق در فصل هفت کتاب، هافمن (2022) مکاتب دستور ساخت را چنین توصیف می‌کند.

دستورهای ساخت خانواده‌ای از رویکردهای زبان‌شناسی شناختی هستند که نظریه‌ای از زبان انسانی را ارائه می‌دهند که از نظر روان‌شناختی معتبر است. در سی سال گذشته، مفهوم ساخت‌ها به عنوان جفت‌های شناختی صورت-معنا منجر به شکل‌گیری حجم وسیعی از پژوهش‌ها شده است. دستورهای ساخت چارچوب نحوی شناختی‌ای را ارائه می‌دهند که توانسته است توضیحی قانع‌کننده برای یادگیری زبان اول و همچنین زبان دوم ارائه دهد و از مطالعات روان‌شناختی و عصب‌شناختی نیز حمایت دریافت کرده است. با این حال، علیرغم تعهدات نظری مشترک مهم، رویکردهای مختلف ساخت همچنان از نظر برخی نکات تجربی و نظری مهم با یکدیگر تفاوت دارند. بررسی هر کدام از این رویکردها، نمای کلی از وضعیت کنونی دستور ساخت را به ما می‌دهد.

۲. دستور حالت فیلمور

رویکرد فیلمور به دنبال حل و فصل حالت‌هایی بود که دستور زایشی نمی‌توانست موضع صریحی درباره آن‌ها بگیرد، همانند اصطلاحات که معنی آن‌ها از دل تجزیه واحدهای تشکیل‌دهنده آن‌ها بر نمی‌آید. ماهیت غیر ترکیبی ساخت‌ها نکته اساسی رویکرد فیلمور بود: معنی و کاربرد یک ساخت از معنی اجزاء آن به دست نمی‌آید.

بر طبق نظر فیلمور، دستور یک زبان تاحد زیادی فهرستی از الگوهای کل گرایانه یا به عبارت دیگر ساخت‌های دستوری زبان است. (Fillmore, 1989) چنین ساخت‌هایی دربردارنده دانش نحوی، معنایی، واجی و کاربرد شناختی در یک بازنمایی می‌باشد. بر طبق مدل فیلمور، ساخت‌ها می‌توانند دارای هر الگوی نحوی باشند که یک یا چند نقش متعارف در یک زبان دارند همراه با آنچه که از نظر زبانی درباره نقش آن در معنی اعطا می‌شود یا کاربردهایی که برای ساختار حاوی آن هنجار سازی می‌شود. بنابراین هر الگوی صورت‌گرا دارای معانی یا کاربردهایی است که با آن‌ها تداعی می‌شود، یعنی ساخت‌ها واحد اولیه دستور زبانی هستند و ساخت‌ها به کمک مجموعه‌ای از اصول که بر برنهم ساخت‌ها در یکدیگر یا بریکدیگر به هم مرتبط هستند. هر

ساخت با اطلاعات کم و بیش دقیق در مورد ویژگی‌های صرفی، نحوی، معنایی، کاربردشناختی، نواختی و واج‌شناختی آن مطابقت دارد.

ویژگی‌های زبانی یک ساخت به طور یکنواخت درنمادگذاری صورت‌گرا بر اساس نمودارهای درونه‌ای، ساختارهای ویژگی، و هم نمایه‌سازی انجام می‌شود نمادگذاری دو سطح از مشخصه اطلاعات زبانی را اطلاعات در سطح ساخت و در سطح سازه. از این رو نشان می‌دهد و دو سطح بازنمایی مشخص می‌شود.

ویژگی‌های خارجی یک ساخت به عنوان یک واحد کل‌نگر (ساختارمادر) و سازمان‌دهی داخلی آن (ساختارهای دختر به عنوان سازه‌های یک ساخت). بازنمایی خارجی ویژگی‌های یک ساخت شامل تعیین محدودیت‌هایی است که توانایی ساخت برای قرار گرفتن به‌عنوان بخشی از سطح بالاتر ساخت‌ها و تعامل با آن‌ها و بازنمایی داخلی ساختار یک ساخت شامل مشخص‌سازی الزامات برای همه سازه‌های آن است. تمایز بین دو نوع اطلاعات در ویژگی‌های یک ساختار اجازه می‌دهد تا تعمیم‌های نظام‌مند در مورد محدودیت‌های هم‌نشینی یک ساخت را صورت‌بندی کرد و اطلاعات جامعی در مورد ساختار داخلی آن ارائه داد.

این رویکرد به تمایز بین واژگان و دستور وابسته است و بر ساخت‌های ترکیب‌پذیر تأکید دارد. نکته مهم دیگر این است که این رویکرد کاربرد بنیاد نیست زیرا هیچ‌گونه تعمیمی را در باب کاربرد واقعی زبان (بسامد) و یا آرایش‌های کاملاً ترکیبی نمی‌پذیرد.

۳. دستور ساخت لیکاف

آثار لیکاف الهام‌بخش توسعه‌های بسیار مهمی در دستور ساخت شده است. اولین تعریف از ساخت را در چارچوب زبان‌شناسی شناختی یعنی جفت صورت - معنی که صورت مجموعه‌ای از شرایط نحوی و واجی و معنی مجموعه‌ای از شرایط معنی و کاربرد است مدیون او هستیم. اساس رویکرد لیکاف این فرض است که نحو و واژگان یک پیوستار را تشکیل می‌دهند و صورت زبانی براساس معنی پیشینی می‌شود. لیکاف (1987) ساخت‌ها را به عنوان مقوله‌های کلاسیک ساختاریافته سلسله مراتبی در نظر می‌گیرد.

۴. دستور شناختی لنگاکر^۱

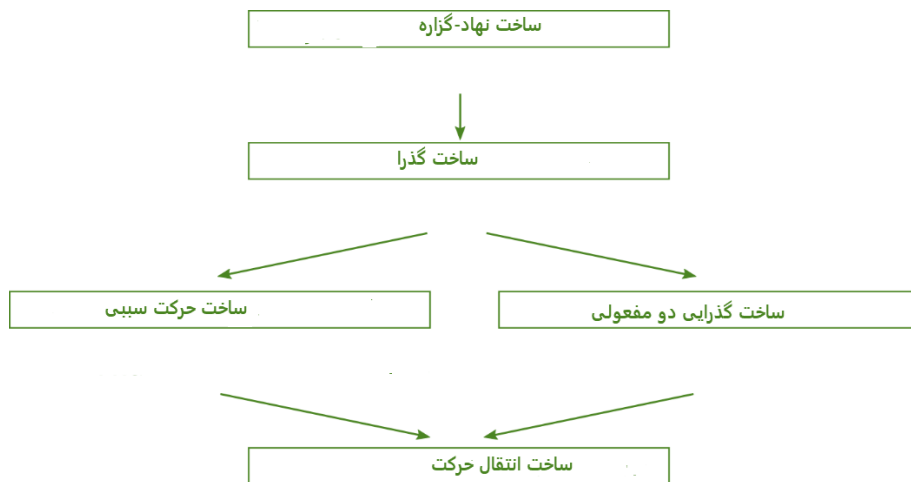
دستور شناختی لیکاف جامع‌ترین و مدون‌ترین تفسیر رویکرد زبان‌شناسی شناختی است (Taylor, 2002). دستور شناختی لنگاکر یک مدل کاربرد - بنیاد است که فرضیه دستور همگانی را رد می‌کند و واژگان و دستور را یک پیوستار در نظر می‌گیرد. در عین حال، لنگاکر

1 R.W. Langacker

واژگان و دستور را به مجموعه‌ای از ساختارهای نمادین تقلیل می‌دهد که زوج‌های ساخت معنایی (محتوای مفهومی و دریافت برنهنش شده بر آن مفهوم) و ساخت واجی است. (Langacker, 2005). یعنی به جای صحبت درباره ساخت‌ها، لنگاکر اصطلاح واحدهای نمادین متعارف را پیشنهاد می‌کند که دیدگاهی وسیع‌تر از دیدگاه مربوط به ساخت‌هاست. این مفهوم دربردارنده ویژگی‌های نحوی، ساختاری و واجی می‌باشد (Langacker, 1987) که تمام عناصر، ساخت‌ها و بازنمون ساخت را معنی‌دار می‌کند. دستور یک زبان متشکل از ترکیب هم‌نشینی تکواژها و عبارات بزرگتر از آن است که ساختارهای نمادین را (ساخت) در برمی‌گیرد. ویژگی دیگر دستورشناختی لنگاکر نقش تجربه انسانی است زیرا زبان در این منظر در تجربه انسانی بدنمند و فرآیندهای شناختی مستقل از زبان شکل می‌گیرد، همانند تداعی، خودکارشدگی، طرحواره سازی و مقوله بندی.

۵. دستور ساخت شناختی گلدبرگ

رویکرد گلدبرگ توجهی شناخت بنیاد به مفهوم ساخت دارد. مهمترین دستاورد گلدبرگ گسترش رویکرد ساخت بنیاد از ساخت‌های اصطلاحی بی‌قاعده به ساخت‌های با قاعده بود که باعث تولد دستور ساخت گلدبرگ (1995, 2006) گردید. تاکید گلدبرگ بر روانشناسی زبان در سطح شناختی است. برخلاف دیگر تفسیرهای دستور ساخت، گلدبرگ شواهد تجربی را برای ساخت روانشناختی واقعی ساخت‌ها فراهم ساخت که مبتنی بر پردازش زبانی و اکتساب و زبان پریشی بود. رویکرد وی تا حد زیادی معطوف به دانش زبان و اینکه فراگیران تعمیم‌هایی نظیر اینکه می‌توانند تعداد نامتناهی گفتارهای بدیع را براساس تعداد محدودی از داده‌های زبانی تولیدکننده است. موفقیت بزرگ گلدبرگ تلاش وی برای تبیین ساخت‌ها با شناسایی شبکه‌های زبانی، تنوعات یا خانواده‌های ساخت‌ها است که به زبان‌شناسان اجازه می‌دهد تعمیم‌هایی را درباره کاربرد زبانی انجام دهند. در کار گلدبرگ ساخت‌ها در شبکه‌ای از روابط باهم تعامل دارند که صورت پیوندهای وراثتی را به خود می‌گیرند.



وی چهار نوع پیوند را معرفی می‌کند.

(۱) پیوندهای چندمعنایی که روابط بین هر معنی خاص یک ساخت و گسترش از آن معنی را در برمی‌گیرد. ساخت فعل متعدی با دو مفعول دارای یک معنی پایه‌ای و چندین معنی گسترشی می‌باشد.

9-a) John gave sally the ball.

9-b) John promised sally the ball.

(۲) پیوندهای زیرمجموعه‌ای، وقتی که یک ساخت زیرمجموعه‌ای از یک ساخت دیگر است و به‌طور مستقل وجود دارد.

10) Marry walked the dog.

زیرمجموعه The dog walked است زیرا یک عنصر سببی را اضافه می‌کند.

11-a) John wrote a letter.

11-b) John wrote Mary a letter.

(۳) پیوندهای تمثیلی، وقتی که یک ساخت مثالی از یک حالت خاص از ساخت دیگری است. اصطلاح face the music از فعل متعدی face می‌باشد که آن هم حالت خاصی از ساخت فعل متعدی است.

۴) پیوندهای گسترش استعاری رابطه بین دو ساخت را که از لحاظ استعاره به هم مرتبط هستند، بیان می‌کند. بین ساخت حرکت سببی و ساخت نتیجه‌ای یک پیوند استعاری وجود دارد مبتنی بر استعاره تغییر حرکت است.

12-a) John combed his hair to the side.

12-b) Anne tied her hair into a bun.

متاسفانه، تحقیقات گلدبرگ عمدتاً در حیطه ساخت‌های موضوع فعل و آرایش‌های متنوع آن است و توجه زیادی به پدیده‌های گفتمانی ندارد. وی همچنین نمی‌تواند یک نظام کامل و مفصل از بازنمایی جمله بدست آورد. (Boas et al., 2009). یکی از انتقاداتی که مکرر بر کارهای گلدبرگ وارد شده این است که تحلیل وی براساس داده‌های واقعی نیست (Chafe, 2009). تعریف وی از ساخت‌ها نیز با این انتقاد مواجه شده است که بسیار گسترده و غیردقیق است (Ostman and Fried, 2004). با این حال، برخی از بینش‌های گلدبرگ در مورد زبان را می‌توان به طور مثمرتری در مطالعه ساخت‌های گفتمانی به کار برد. به همان ترتیبی که افعال به تعداد ساخت‌هایی که استفاده از آن‌ها را مجاز می‌دانند، دارای معانی هستند، معنی گفتمان‌نماها نیز بسته به ساخت‌هایی که در آن‌ها قرار می‌گیرند تغییر می‌کند (یعنی این ویژگی‌های ساخت‌ها هستند که در نهایت معنای گفتمان‌نماهایی که در آن‌ها ظاهر می‌شوند را تعیین می‌کنند). اگرچه درست است که گفتمان‌نماها یا ربط‌ها به ساخت‌ها معنی اضافه می‌کنند، اما خودساخت‌ها دارای ویژگی‌های معنایی متعارفی هستند که بدون توجه به تکواژه‌هایی که آن‌ها را ایجاد می‌کنند وجود دارند. به عنوان مثال، مورد گفتمان نمی‌"never mind" را در نظر بگیرید. این گفتمان‌نما می‌تواند به این صورت استفاده شود: -برای پیوند دادن دو یا چند جایگزین منفی که مکمل یکدیگر هستند، مانند

13) I always cry watching sad films, never mind reading their scripts.

-برای تأکید بر اینکه یک وضعیت کمتر احتمال دارد رخ دهد یا نسبت به وضعیت دیگری باید کمتر احتمال داشته باشد، مانند

14) Adriá is a legend in the restaurant world, though most of humanity will never see, never mind taste, his food.

-برای تأکید بر اینکه آنچه تازه گفته شده می‌تواند بزرگتر یا شگفت‌آورتر از چیزی باشد که به تازگی پیشنهاد شده، مانند

15) I'd be terrified if I found myself alone in London, never mind New York.

-برای افزودن اطلاعات یا مثال‌های بیشتر درباره بخشی از ساخت به منظور تأکید بر اینکه چیزی بدیهی است، مانند

16) with this knee injury I can't walk, never mind run.

یکی دیگر از پیشنهادات مهم در کار گلدبرگ این است که ساخت‌ها سرهم‌بندی‌های ایستا نیستند. در عوض، آن‌ها اغلب با سایر ساخت‌ها تعامل دارند و شبکه‌ای پویا از روابط ایجاد می‌کنند (Goldberg, 1995). به گفته نویسنده، ساخت‌ها را همچنین می‌توان در خانواده‌های ساخت گروه‌بندی کرد که یک ویژگی اساسی از معنا را به اشتراک می‌گذارند

۶. دستور ساخت بدنمند برگن و چانگ^۱

این رویکرد در اصل بر اساس دستور ساخت لیکاف (1987) پایه‌گذاری شده است. مفهوم مرکزی در آن، طرحواره‌های بدنمند است. هدف آن توسعه شبیه‌سازی‌های فرایندهای تفسیری درگیر در تعامل برخط است که در آن دانش ساختارها و معانی متعارف (یعنی ساخت‌ها و کلمات) باید با استنباط‌های ضمنی مبتنی بر زمینه‌های موقعیتی و تعاملی ادغام شود (Kiss and Alexiadou, 2015). به عبارت دیگر، این چارچوب به‌ویژه به چگونگی استفاده از زبان در زمینه‌های فیزیکی و اجتماعی واقعی علاقه‌مند است و اساساً، بر توسعه یک سیستم صورت‌گرا برای توصیف ساخت‌ها تمرکز دارد تا بتواند دانشمند دخیل در پردازش زبان، یعنی درک یا فهم زبان را توصیف کند

برای تعریف ساخت، این مدل واحدهای زبانی با اندازه‌های مختلف را شامل می‌شود، از تک‌واژه‌ها و کلمات گرفته تا عبارات و جملات. به گفته برگن و چانگ (2005)، زمانی که یک گویشور یک جمله را می‌شنود، دو کار انجام می‌دهد؛ اول، آن را تحلیل می‌کند و هر یک از اشکال آوایی جمله را به یک ساخت در مجموعه فهرست ساخت نزد شنونده (یعنی سیستم دستوری) در سطح تک‌واژه، کلمه و عبارت نگاشت می‌کند تا ساخت‌هایی را که به کار رفته‌اند شناسایی کند. سپس، سخنگو محتوای مفهومی را که آن ساخت نشان می‌دهد فعال می‌کند تا اطلاعات را پردازش کرده و پاسخی به پیام تولید کند. این کار دوم چیزی است که برگن و چانگ (2005) آن را شبیه‌سازی نامیده‌اند. در این مرحله دوم، تجربه بدنمند ما باعث ایجاد

1 B. Bergen & N. Chang

نمایش‌های مفهومی در قالب ساختارهای تصویری-طرحواره‌ای می‌شود و به تعدادی استنباط‌های کاربردی منجر می‌شود

نقص اصلی این رویکرد، عدم پرداختن به مسائل ترکیب‌پذیری، مجموعه فهرست واحدهای زبانی یا وضعیت مقوله‌های دستوری است. درنهایت، برخلاف سایر رویکردهای ساختاری ارائه‌شده در اینجا، این مدل به چگونگی مدل‌سازی و نمایش دانش زبانی توجهی ندارد

۷. دستور ساخت سیال

این گرایش در دستور ساخت رویکرد ساخت را به حوزه هوش مصنوعی گسترش می‌دهد (Steels et al., 2012). توجه اصلی دستور ساخت سیال توسعه شبیه‌سازی‌های کامپیوتری و آزمایش‌های رباتیکی است که به مطالعه توسعه دستور مشترک در میان چندین عامل می‌پردازد. استیلز دستور ساخت سیال را به عنوان "یک ابزار نشانه‌گذاری برای نوشتن دستورهای ساخت و یک ابزار محاسباتی برای آزمایش با پردازش زبان (تحلیل و تولید)، یادگیری و تکامل زبان" تعریف می‌کند (Bergen, 2008). این رویکرد از ساخت ازساختارهای ویژگی برای نمایش حالت‌های واسطه‌ای پردازش زبان و ساختارهای ویژگی انتزاعی برای نمایش ساختارهای زبان متعارف، مانند مدخل‌های واژگانی یا ساختارهای دستوری استفاده می‌کند (Bergen, 2008)

۸. دستور ساخت معنایی-قابلی بواز^۱

دستور ساخت بواز نمونه بارزی از رویکرد واژگانی-ساخت است؛ او یک تحلیل کاربرد-بنیاد ارائه می‌دهد که اطلاعات معنایی-واژگانی مرتبط با افعال را به عنوان هسته مجازسازی ساخت‌های نتیجه‌ای می‌داند (یعنی توضیح می‌دهد که چگونه واحدهای واژگانی قادر به ایجاد یا جلوگیری از ترکیب آن‌ها در ساخت‌های نتیجه‌ای هستند) (Boas, 2002, 2003). او وجود ساخت‌های سطح پایین‌تر (یا ساخت‌های خرد) را فرض می‌کند که جفت‌سازی‌های صو-معنا هستند که از نظر پیچیدگی با ساخت‌های انتزاعی‌تر تفاوت دارند. چنین ساخت‌های خرد نشان‌دهنده معنی خاص متعارف از افعال هستند که شامل اطلاعات نحوی، معنایی و کاربردی می‌شوند (Boas, 2013). ساخت‌ها به این ترتیب وضعیت اجزای ابتدایی زبان انسان را به دست می‌آورند (Boas and Fried, 2005)

با این حال، بواز ادعا می‌کند که برای درک کامل اینکه چگونه واحدهای واژگانی قادر به گنجاندن شدن در ساختارها هستند، به یک توصیف کامل از اطلاعات معنایی-کاربردی واحد

1 H.C. Boas

واژگانی مورد نظر نیاز داریم. این اطلاعات شامل شرکت کنندگان در رویداد، روابط نیرو-پویایی بین شرکت کنندگان در رویداد (Talmy, 2000)، اطلاعات زمانی، دانش جهان و مشخصات مربوط به انواع عبارات رخ داده با یک معنی خاص از فعل است. به این ترتیب، هر معنی از یک فعل با "بسته‌ای از اطلاعات معنایی" خود، یا چارچوب رویداد (Boas, 2003) نمایش داده می‌شود. چنین توصیف کاملی از معنی فعل‌ها و رابطه آن‌ها با چارچوب‌های رویداد به بواز امکان می‌دهد شرایطی را توضیح دهد که تحت آن یک فعل خاص، با تمرکز ویژه بر اینکه کدام عناصر مجاز هستند و کدام‌ها مسدود می‌شوند در یک نوع ساخت خاص رخ می‌دهد. متأسفانه، او ماهیت این عوامل ایجاد کننده و مسدود کننده را مشخص نمی‌کند.

مفاهیم متعارف‌سازی و محدودیت‌های باهمایی ادعاهای اساسی دیگری هستند که توسط بواز مطرح می‌شوند. او نشان می‌دهد که محدودیت‌های باهمایی نیز برای درک رابطه(های) بین افعال و اجزای پس‌افعل در ساخت‌های مختلف حیاتی هستند. به عنوان مثال، برخی ترکیب‌های واژه‌ها بر ترکیب‌های دیگر ترجیح داده می‌شوند نظیر مورد عبارات که از معنی "دیوانه کردن" فعل drive استفاده می‌کنند، که باید توسط گویندگان یاد گرفته شوند و تمایل دارند با "mad/to madness" باهمایی شوند تا با "over the edge" یا "to insanity".

بزرگترین قوت رویکرد بواز حجم زیاد داده‌های ارائه شده به عنوان شواهد تجربی برای ادعاهای او است، که بیشتر به قدرت قاطعی که یک مدخل واژگانی در پیش‌بینی نحوی آن اشاره دارد برمی‌گردد. با این حال، بواز تمایل دارد به موارد نمونه‌های اولیه بپردازد که همیشه پتانسیل خلاقیت گوینده را منعکس نمی‌کنند (Luzondo oyon, 2011). یکی دیگر از نقص‌های مهم رویکرد بواز این است که اقتصادی نیست، زیرا برای هر گزاره مورد نظر یک خردساخت می‌سازد که منجر به گسترش بیش از حد مقوله‌های توصیفی می‌شود.

۹. دستور ساخت نشانه بنیاد

دستور ساخت مبتنی بر نشانه بر پایه‌های دستور ساخت برکلی الهام گرفته و به شدت تحت تأثیر دستور ساخت گروهی هسته بنیان است. در واقع، نگرانی اصلی آن ارتقاء صورت‌سازی دستور ساخت برکلی برای افزایش پتانسیل تحلیلی آن است. همانطور که از نام آن پیداست، این رویکرد دستور را به عنوان موجودی از نشانه‌ها درک می‌کند، که مجموعه‌ای از اطلاعات زبانی هستند که شامل ویژگی‌های صورت، نحو، معناشناسی، آواشناسی و محدودیت‌های استفاده می‌شوند (Michaelis, 2013). این نشانه‌ها می‌توانند به کوتاهی واژک‌ها یا به بلندی جملات باشند. طبق این گرایش، ساختارها اجازه می‌دهند نشانه‌ها با هم ترکیب شوند تا نشانه‌های پیچیده‌تری ایجاد کنند. چیزی که دستور ساخت نشانه بنیاد را از دیگر دستورهای

ساخت متمایز می‌کند این است که دستور ساخت نشانه بنیاد یک واژگان ساختاریافته با طبقات واژگانی سازمان‌یافته به صورت سلسله‌مراتبی پیشنهاد می‌دهد و این مدل را به روابط میان طبقات عبارتی گسترش می‌دهد. در دستور ساخت نشانه بنیاد، دسته‌های دستوری به عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها مدل‌سازی می‌شوند: به عنوان مثال، اسامی مقادیر ویژگی‌های حالت، شمار و جنسیت را مشخص می‌کنند (Michaelis, 2013).

۱۰. دستور ساخت رادیکال کرافت^۱

این مدل که عمدتاً از مباحث رده‌شناسی نشات می‌گیرد، بینش‌هایی از نظریه‌های رده‌شناسی نقش‌گرا و رویکردهای شناختی را ترکیب می‌کند و عمدتاً بر پایه هر دو دستور ساخت فیلمور و دستور شناختی لانگاکر استوار است. کرافت ساخت‌ها (یا "نخستی‌ها") را به عنوان تنها واحدهای بنیادی زبانی درک می‌کند. مفهوم ساخت نزد وی به هر ساخت دستوری - از جمله صورت و معنای آن - اعمال می‌شود و ساخت‌ها تنها واحدهای بنیادی در دستور هستند. از دید او، "تمام ساخت‌های دستوری صورت‌گرا به عنوان خاص-زبان و خاص-ساخت دیده می‌شوند و نیازی به مقوله‌های واژگانی مانند اسم یا فعل یا مقوله‌های رابطه‌ای مانند نهاد و مفعول وجود ندارد (Ostman and Fried, 2005).

در مورد ساختار ساخت‌ها، می‌توان دو رده بندی ساده یا پیچیده در نظر گرفت، در حالی که از نظر معنا، می‌توانند خاص یا طرحواره‌ای باشند. او همچنین بین "ساخت‌های ذاتا تجزیه‌ناپذیر" (در واژگان) و "ساخت‌های طرحواره‌ای پیچیده" (در نحو) تفاوت قائل می‌شود. جدول ۱ در زیر نمایانگر ردگان ساخت‌های کرافت (2001) است.

جدول ۱. ردگان ساخت‌ها

مثال	نام سنتی	نوع ساخت
[NP be-TENSE VERB-en by NP]	نحو	مرکب و اکثرا طرحواره‌ای
[pull-TENSE NP'S leg]	اصطلاح	مرکب و اکثرا خاص
[NOUN-s], [VERB-TENSE]	ساختواژه	مرکب اما وابسته
[NOUN], [VERB]	طبقات کلمه	تجزیه‌ناپذیر و طرحواره‌ای
[the], [jumper]	عناصر واژگانی	تجزیه‌ناپذیر و خاص

از دید او، ساخت‌ها یک شبکه ساخت ردگانی تشکیل می‌دهند که در آن هر ساخت یک گره مستقل است. او ساخت‌ها را به عنوان مقوله‌های سازمان‌دهی شده در نظر می‌گیرد که به

1 W. Craft

روش مشابه برای دسته‌های دیگر نیز وجود دارد، و این اجازه را می‌دهد تا سازمان‌دهی نمونه‌اولیه با یک ساخت تعداد زیادی از معانی مرتبط را نمایش می‌دهد (یعنی چندمعنایی) (Croft, 2003).

دستور ساخت رادیکال وجود طبقه کلمه و نقش دستوری را رد می‌کند، که به‌عنوان خاص زبان و خاص - ساخت در نظر گرفته می‌شوند. به گفته کرافت، "مقوله‌ها و روابط خاص - ساخت و ساخت‌ها خاص زبان هستند، بنابراین عملاً تمام ویژگی‌های نحوی صورت‌گرای دستور خاص زبان هستند و بنابراین باید به صورت استقرایی آموخته شوند" (Croft, 2001). با این حال، دستور ساخت رادیکال به طور کامل از شواهد مربوط به فراگیری زبان اول برای پایه‌گذاری دیدگاه خود از نحو بهره‌برداری نمی‌کند (Sanso, 2003).

سه نوع اصلی طرحواره‌های طبقه کلمه معمولاً با عبارات واژگانی که با ویژگی‌های معنایی و کاربردشناختی خود سازگار هستند، همراه می‌شوند. همان‌طور که کرافت (1991) نشان داد، در زبان‌های مختلف، اسم‌های نحوی (یا طرحواره اسم) تمایل دارند با تکواژهای قاموسی که اشیاء یا موجودات زنده را نشان می‌دهند، ظاهر شوند (به‌عنوان مثال، خانه، پسر)؛ فعل‌های نحوی (یا طرحواره فعل) تمایل دارند با تکواژهای قاموسی که عمل‌ها یا حالت‌ها را نشان می‌دهند، ظاهر شوند (به‌عنوان مثال، دویدن، نشستن)؛ و صفت‌های نحوی (یا طرحواره‌های صفت) تمایل دارند با تکواژهای قاموسی که ویژگی‌ها یا کیفیت‌ها را نشان می‌دهند، ظاهر شوند (به‌عنوان مثال، بلند، باهوش). هم‌رخدادی تکواژ قاموسی‌ها و طرحواره‌های طبقه کلمه به‌طور معنایی توجیه شده است، اما استثناهای زیادی وجود دارد.

از دیدگاه کرافت، "هیچ روابط نحوی بین عناصر در یک ساخت وجود ندارد". در عوض، روابط علی بین شرکت‌کنندگان در عمل روابط نحوی (نهاد، مفعول و غیره) را تعیین می‌کند. به عنوان مثال، در مورد گزاره "فروختن"، نهاد می‌تواند کنشگر (او کتاب را می‌فروشد)، پذیرا (کتاب خوب می‌فروشد)، یا مکان (این ویتترین خوب می‌فروشد) باشد. همان‌طور که از مثال‌ها دیده می‌شود، پیکربندی علی ساختار نهاد را در هر مورد تعیین می‌کند. بنابراین، چیزی که این رویکرد را از بقیه متمایز می‌کند، تمرکز آن بر معناسازی نحو است، بر پایه فرضیه‌ای که صورت به‌طور معنایی تعریف می‌شود. کرافت روش سنتی تحلیل نحوی را برعکس می‌کند. به‌طور سنتی، ساخت‌های نحوی بر اساس طبقات واژگانی و روابط دستوری تعریف می‌شوند، اما در دستور ساخت بنیادی این روند برعکس است، به این معنا که طبقات واژگانی و روابط بر اساس ساخت‌ها تعریف می‌شوند:

ساخت‌ها، نه مقوله‌ها و روابط، واحدهای بنیادی و اولیه بازنمایی نحوی هستند. مقوله‌ها و روابطی که در ساخت‌ها یافت می‌شوند، اشتقاقی هستند (Croft, 2001). استدلال اصلی

کرافت برای رد دیدگاه سنتی درباره مقوله های نحوی به عنوان مفاهیم پایه، از تحقیقات بر روی تنوع زبانی ناشی می‌شود. اگر مقوله های نحوی مفاهیم پایه بودند، انتظار می‌رفت که آن‌ها در هر دو زبان و ساخت متفاوت، مشابه یا حتی یکسان باشند. با این حال، دهه‌ها تحقیق زبانی نشان داده است که دستور مقدار زیادی تنوع ساختاری را هم در میان زبان‌ها و هم در درون زبان‌ها به همراه دارد.

فصل ۳، با عنوان ساخت های ساختوازی نشان می‌دهد که چگونه دستور ساخت پدیده‌های ساختوازی در زبان انگلیسی، از جمله سیستم تصریفی و انواع اصلی ساخت واژه، را توضیح می‌دهد. نویسنده استدلال می‌کند که تک‌واژه کوچک‌ترین نوع ساختار است و رویکرد ساخت واژه بنیاد را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند تحلیل عمیقی از هرگونه ارتباط ارث‌بری بین ساخت ها از محور عمودی را ارائه دهد. برای تأیید امکان‌پذیری و اعتبار رویکرد ساخت واژه بنیاد، ساخت های ساختوازی تصریفی (مانند ساخت های تصریفی فعلی، ساخت های تصریفی اسمی و ساخت های تصریفی صفتی و قیدی) و واژه‌سازی (مانند ساخت های اشتقاقی، ساخت های ترکیبی، ساخت های تبدیلی، ساخت های کوتاه‌سازی، ساخت های پس‌سازی و امتزاج، ساخت های سرواژه‌سازی و ساختارهای نام‌گذاری و نوواژه‌ها) با استفاده از رویکرد ساخت واژه بنیاد تحلیل شده‌اند. نویسنده از رویکرد ساخت خروجی بنیاد دفاع می‌کند زیرا این رویکرد می‌تواند پدیده‌های ساختوازی را که یک قاعده ورودی بنیاد نمی‌تواند توضیح دهد، با در نظر گرفتن تناظرهای دوسویه ساختوازی بین طرحواره های ساخت به عنوان پایه ساخت واژه و تصریف، توضیح دهد. هافمن (2022) ادعا می‌کند: در حالی که رویکردهای مبتنی بر قواعد صرفی تنها می‌توانستند تحلیل‌های جایگزینی برای برخی از این فرایندها ارائه دهند، رویکرد ساخت بنیاد ما این امکان را فراهم کرد که تمامی این فرایندهای ساختواژه را از طریق پیوندهای تطابق صرفی بین طرحواره های ساخت تحلیل کنیم.

فصل ۴ به مطالعه ساخت های واژگانی، عبارتی و اصطلاحی می‌پردازد. نخست، نویسنده بر توصیف ساختاری ساخت واژه تمرکز می‌کند که در آن از معناشناسی قالبی استفاده شده است. دوم، نویسنده به بررسی ویژگی‌های ساخت مقوله های دستوری مختلف می‌پردازد، از جمله اسم و ساخت های عبارت اسمی، صفت و ساخت های عبارت صفتی، قید و ساخت های عبارت قیدی، فعل و ساخت های عبارت فعلی، و حرف اضافه و ساخت های عبارت حرف اضافه. در نهایت، اصطلاحات، که اولین واحد زبانی مورد بررسی دستورشناسان ساخت بوده‌اند، از نظر تعریف و ویژگی‌هایشان مورد بحث قرار می‌گیرند. نویسنده (2022) نشان می‌دهد که چگونه رویکرد ساخت، واژه‌ها را در قالب شبکه‌های ساختی ردگانی تفسیر کرده و پایه معنایی انواع سازه‌های طبقات واژگانی (به ویژه اسم‌ها، فعل‌ها، صفت‌ها، قیدها و حروف اضافه) و ساخت

های عبارتی بزرگ‌تری که در آن‌ها به وجود می‌آیند را بررسی می‌کند. با پیروی از کار پیشگامانه‌ی گلدبرگ، این فرضیه‌ی استاندارد در زبان‌شناسی شناختی مطرح شده که ساختگان عمدتاً به عنوان یک رده بندی است که در آن ساخت های سطح پایین ویژگی‌های عمومی را از ساخت‌های سطح بالا به ارث می‌برند. مدل وراثتی ساختگان بیش از دو دهه بر تحقیقات در دستور زبان ساختی تسلط داشته است؛ اما تحقیقات اخیر در زبان‌شناسی کاربرد بنیاد، اذعان می‌دارند که گرچه دستور زبان دارای یک بُعد مهم رده بندی است، ساخت‌ها تنها به صورت ردگانی به هم مرتبط نیستند. با ترکیب شواهدی از زبان‌شناسی با بینش‌هایی از روان‌شناسی، این محققین بر این باورند که دانش دستوری فرد شامل انواع مختلفی از پیوندها است که ساختگان را به عنوان یک شبکه چندبعدی توصیف می‌کند. در نهایت، نویسنده استدلال می‌کند که دستور ساخت ما را از دوگانگی ساده واژگان-نحو فراتر برده و دسترسی به تمام دانش جفت‌های صورت-معنا را فراهم می‌کند. هافمن (2022) گفتمان را در خدمت تفسیر عبارات اشاری به کار می‌گیرد اما مشخصات گفتمانی خاصی را برای دستور ساخت قائل نمی‌شود. یکی از نقاط ضعف کتاب در زمینه معنی‌شناسی غفلت از مدل نقشه معنایی است که در زبان‌شناسی رده‌شناختی مورد استفاده قرار می‌گیرد و اخیراً در برخی حوزه‌های دیگر زبان‌شناسی نیز به کار گرفته شده است.

فصل ۵ بررسی می‌کند که چگونه دستور ساخت کاربرد بنیاد می‌تواند برای تحلیل پدیده‌های نحوی مانند ساختار موضوعی و تعامل آن با وجه معلوم و مجهول، زمان و نمود، ساخت جمله‌ای و ساخت ساختار اطلاعاتی به کار رود. گلدبرگ (1995) یکی از پیشگامان در این زمینه است، بنابراین کار او در مورد تعامل بین افعال و ساخت ساختار موضوعی به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این، شبکه بین ساخت های ساختار موضوعی نیز ارائه شده است. بر اساس این نظریه، هافمن به بررسی ساختار موضوعی در ساخت های زمان و نمود، ساخت های جمله اصلی، ساخت های ساختار اطلاعاتی و ساخت های پرکننده-جایگاه می‌پردازد. نویسنده استدلال می‌کند که ساختار موضوعی به ما امکان می‌دهد صحنه‌های پایه انسانی را رمزگذاری کنیم. همچنین گویشوران تعداد زیادی ساخت در اختیار دارند تا پیام خود را به گونه‌ای ارائه دهند که جریان اطلاعات را تسهیل کرده و درک شنونده را آسان کند. از این نظر، تمام ساخت ها در سطح جمله‌ای، «ساخت های ساختار اطلاعاتی» هستند و نویسنده توضیحی شناختی و نقشی برای پدیده‌های نحوی محض که توسط دستور زایشی در نظر گرفته می‌شود، ارائه می‌دهد. در نهایت، نویسنده همچنین بررسی می‌کند که چگونه ساخت‌های ساختار اطلاعاتی می‌توانند برای ارائه اطلاعات به شکلی که بیشترین مزیت ارتباطی

را برای شنونده‌ای خاص در یک بافت گفتمانی به همراه داشته باشند، مورد استفاده قرار گیرند. اما در سراسر کتاب هیچ اشاره‌ای به مکتب گفتمانی در دستور ساخت نمی‌شود.

۱۱. دستور ساخت و گفتمان

از زمانی که دستور ساخت برای نخستین بار در دهه ۱۹۸۰ معرفی شد، پیوسته با زبان‌شناسی‌شناختی به عنوان یک راهبرد نظری کلی و با تحقیقات شناخت محور در مورد موضوعاتی مانند فراگیری زبان اول و دوم و تغییر زبان همراه بوده است. با این حال، در همان زمان، علاقه به گسترش دستور ساخت به حوزه‌های اجتماعی و زمینه‌های زبان‌شناسی اجتماعی، کاربردشناسی و تحلیل گفتمان با ایجاد موارد عملی و نظری برای کاربرد آن در زیر حوزه‌های در حال رشد تحقیقات پیکره – بنیاد که بر تجزیه و تحلیل گفتمان‌ها متمرکز است، به چشم می‌خورد. گفتمان به عنوان مجموعه‌ای از معانی و ارزش‌ها تعریف می‌شود که به طور همزمان در خدمت نمایش هویت‌ها در جهان به روش‌های خاص، و بازنمایی کنش‌گران اجتماعی هستند که این معانی و ارزش‌ها را به عنوان اعضای گروه‌های اجتماعی-فرهنگی خاص منعکس می‌سازند. تنها چیزی که در حال حاضر این حوزه نوظهور فاقد آن است، اجماع در مورد اینکه کدام مدل‌های نظری زبان می‌تواند به بهترین وجه برای تحلیل گفتمان‌های مبتنی بر پیکره مناسب باشد یا حتی اینکه آیا چنین تحلیل‌هایی باید بر اساس هر مدل نظری صریحاً بیان شده‌ای از زبان استوار باشند، است. رویکردهای دستور ساخت با موفقیت در مطالعات تجربی گفتمان‌ها در سطوح بسیار متفاوت ویژگی‌های اجتماعی-فرهنگی به کار گرفته شده‌اند، با این حال هیچ یک از این مطالعات ترکیب کاملی از دیدگاه‌های ساخت‌گرایانه و تحلیلی گفتمان نیست. به باور منتقدین در دستور ساخت، تاکید بر رابطه صورت – معنی، بار ایدئولوژیکی زبان را تقلیل می‌دهد و تبیین دستوری منطبق با جهان واقع می‌شود. وجود دو سطح معناشناسی و نحو، فقط می‌تواند ارتباط یک ساخت دستوری و معنای آن را مشخص کند و روش معنایی بازنمایی دستور (روشی که توسط آن) را به فرآیند معنایی دستور (بند خود ایستا) مرتبط سازد و نمی‌تواند ارتباط اجتماعی / سیاسی گوینده و شنونده را در بافت تعیین کند. با وجود این تصویر تاریک، مدلی پیشنهاد شده که شامل موارد مورد نیاز برای رفع این مهم است که مدل ساخت واژگانی نامیده می‌شود. یک نظریه جامع مبتنی بر کاربرد، که تمام جنبه‌های ساخت معنا را پوشش می‌دهد

با این حال، مدل ساخت واژگانی به طور کامل با هیچ‌یک از این رویکردها خود را یکی نمی‌داند و در نتیجه، مجموعه ابزارهای خود را برای توصیف و تبیین زبان‌شناسی ساخته است تا به ساخت و تفسیر معنایی و تحقق رسمی ساختار مفهومی پاسخ دهد در حوزه توصیف، این

مدل چهار سطح ساخت معنایی را متمایز می‌کند: ساخت استدلالی (سطح ۱)، ساخت دلالتی (سطح ۲)، ساخت بلاغی (سطح ۳) و ساخت گفتمان (سطح ۴). سطوح ۲، ۳ و ۴ در مقایسه با ساخت های سطح ۱ درجه بالاتری از اصطلاحی بودن را نشان می‌دهند. این لایه‌های مختلف از یکدیگر مستقل نیستند بلکه با هم تعامل دارند و از اصول سازگاری به نام محدودیت‌های داخلی و خارجی پیروی می‌کنند. محدودیت‌های داخلی بر اساس سازگاری بین ویژگی‌های مفهومی افعال واژگانی و ساختارهای استدلالی عمل می‌کنند، درحالی‌که محدودیت‌های خارجی بر اساس چگونگی بازسازی ساخت واژگانی به منظور سازگاری با یک ساخت غیر واژگانی هستند. محدودیت‌های داخلی می‌توانند به دو نوع تقسیم شوند: (الف) محدودیت‌های ساخت بر روی ساخت واژگانی و (ب) محدودیت‌های واژگانی بر روی نمونه‌سازی متغیرهای ساخت.

فصل ۶ تغییرات و تحولات ساختاری در زبان انگلیسی را معرفی می‌کند. مطالعات کلاسیک جامعه‌شناسی زبان از منظر ساختاری مبتنی بر کاربرد توضیح داده می‌شوند. تحول انواع جدید انگلیسی به عنوان زبان اول و دوم با رویکرد شناختی توضیح داده می‌شود و از دستور ساخت برای تحلیل تغییرات زبانی در زمانی استفاده می‌شود. نویسنده استدلال می‌کند که دستور ساخت چارچوبی است که می‌تواند به طور موفقیت‌آمیزی هم برای تغییرات همزمانی و هم برای تغییرات در زمانی به کار رود. اگر بخواهیم توضیح کاملی از تغییرات و تحولات ارائه دهیم، محدودیت‌های زمینه اجتماعی و کاربردشناختی باید بخشی از بازنمایی‌های ساختی ما باشند. از دیدگاه همزمانی، نویسنده به بررسی تغییرات همزمانی می‌پردازد که شامل تغییرات منطقه‌ای، تغییرات اجتماعی و تغییرات کاربردشناختی می‌شود. از دیدگاه در زمانی، با استفاده از ساخت های آینده با «will» و ساخت های آینده با «going to» به عنوان مثال، نویسنده مسائل مربوط به تغییرات در زمانی ساخت ها را بررسی می‌کند.

فصل ۷ تفاوت‌های اصلی بین رویکردهای مبتنی بر کاربرد و غیرمبتنی بر کاربرد را بررسی می‌کند. این فصل بحث می‌کند که چگونه می‌توان قطب معنایی یک سازه را در رویکردهای مختلف تحلیل کرد. نویسنده استدلال می‌کند که رویکردهای مختلف دستور زبان ساختاری در نقاط تجربی و نظری مهمی با هم تفاوت دارند، به طوری که نمی‌توان یک نظریه واحد برای دستور زبان ساختاری شناسایی کرد. علاوه بر این، نویسنده تأکید می‌کند که رویکرد شناختی‌محور، روند تحقیقاتی دستور زبان ساختاری است.

فصل ۸ با عنوان «چشم‌انداز: موضوعات تحقیقاتی نوظهور در دستور ساختاری»، آخرین فصل کتاب است و شامل چهار بخش می‌باشد. این بخش پایانی، تمام دانش قبلی را یکپارچه کرده و سیستم بازنمایی‌ای را معرفی می‌کند که ساخت های مختلفی را که برای تولید

گفتارهای پیچیده ترکیب می‌شوند، نشان می‌دهد. علاوه بر این، نویسندگان موضوعات بحث برانگیزی مانند دستور ساخت چندوجهی را معرفی می‌کند. بخش سوم این فصل بر یکی از مهم‌ترین مفاهیم دستور ساخت، یعنی خلاقیت، تمرکز دارد. خلاقیت یک سازگاری تکاملی حیاتی است که به انسان‌ها اجازه می‌دهد افکار اصیل داشته باشند و راه‌حل‌هایی برای مشکلاتی که قبلاً با آن‌ها مواجه نشده‌اند، پیدا کنند. در نهایت، نویسندگان بر اساس روان‌شناسی زبان و عصب‌شناسی زبان نشان می‌دهد که دستور ساخت یک نظریه علمی است که می‌تواند ابطال‌پذیر باشد.

۱۲. نکات پایانی

از زمان پیشرفت دستور ساختاری که به بیش از سی سال پیش برمی‌گردد، ساختگران یک مفهوم کلیدی در رویکرد ساخت بنیاد بوده است؛ اما اخیراً محققان شروع به بررسی سازمان‌شناختی ساختگران با جزئیات بیشتری کرده‌اند. مدل وراثت دستور ساخت کلاسیک از علم کامپیوتر الهام گرفته شده و عمدتاً به بعد ردگانی دستور مربوط می‌شود. با این حال، در حالی که دستور شامل بعد ردگانی مهمی است، توافق فزاینده‌ای در میان محققان کاربردبنیاد وجود دارد که یک نظریه روان‌شناختی معتبر از دستور فراتر از ردگان ساخت‌های مرتبط سلسله‌مراتبی است. با ترکیب تحقیقات زبان‌شناسی با تحقیقات روان‌شناسی، زبان‌شناسان کاربردبنیاد مدل وراثت دستور ساخت کلاسیک را به یک رویکرد شبکه‌ای چندبعدی گسترش داده‌اند که در آن تمام جنبه‌های دانش زبانی یک فرد به‌طور ارتباطی تجزیه و تحلیل می‌شود. ارتباطات از تجربه ناشی می‌شود و در اصل همیشه تحت تأثیر فرآیندهای حوزه - عام استفاده از زبان در حال تغییر است.

مطالعه ارائه شده در کتاب هافمن از معماری نظری و روش‌شناسی مکاتب دستور ساخت نشان داده است که دستور ساخت یک حوزه غنی از نظریه‌پردازی دستوری است، که با تنوع رویکردهای موجود در آن نشان داده می‌شود. این نظریه جامع و کاربرد-بنیاد از زبان، با رویکردی یکپارچه به مطالعه زبان شناخته می‌شود واحدهای تمامی سطوح زبان، ساخت‌های زبانی با درجات مختلف پیچیدگی و انتزاع ساختاری هستند. با پر کردن شکاف‌های موجود در توصیفات سنتی و صورت‌گرا از زبان که به بسیاری از پدیده‌های زبانی توجه کافی نکرده‌اند، دستورساخت مرزهای بین واژگان و دستور زبان، معناشناسی و کاربردشناسی، معنا و کاربردشناسی را محو می‌کند و زبان را به عنوان یک موجود زنده جامع نشان می‌دهد. چنین رویکرد جامع به واحدهای زبانی، واقعیت فعالیت ذهنی را به خوبی منعکس می‌کند که بر اساس سازوکارهای شناختی یکنواخت و بر روی یک زیرلایه زبانی انجام می‌شود.

ترکیب رویکردهای مکمل و اطلاعات متقابل، دستور ساخت را به عنوان یک چارچوب زبان‌شناختی شناختی که به صورت نظامی پویا در حال توسعه است، متمایز می‌کند. با وجود دیدگاه‌های متنوع درباره وضعیت همگانی ساخت‌های زبانی، تعداد و انواع آن‌ها، و کاربرد سیستم‌های نشانه‌گذاری پیچیده مدل‌سازی ساختاری، تمامی مکاتب دستور ساخت دارای یک اساس نظری و روش‌شناختی مشترک هستند که در اصول زیر بیان شده است:

-تحلیل واحدهای زبانی در سطوح مختلف در قالب ساخت‌های زبانی انجام می‌شود که صورت و معنای آن‌ها به شیوه‌های معمولی و غیرترکیبی ترکیب می‌شوند. ساخت‌ها در درجه عمومی/تخصصی بودن و پیچیدگی نحوی از "کاملاً واژگانی شده" و "اصطلاحی" تا طرح‌واره‌های انتزاعی و مولد، شامل واحدهای تمامی سطوح زبان، متفاوت هستند.

-یک ساخت زبانی یک مدل نشانه‌شناسی جامع است، یک پیکربندی خاص از عناصر ساختاری مرتبط با یک عملکرد معنایی/گفتمانی. به عنوان جفت‌های غیرترکیبی، (کاملاً) مولد، شناختی تثبیت شده و پیچیده، ساخت‌ها الگوهای بازنمایی از تمامی دانش زبانی هستند - نحو، صرف و واژگان، که به عنوان رابط شناختی-معنایی به ساختارهای دانشی و رای بیان خود عمل می‌کنند.

-جزء معنایی یک ساخت زبانی مستقیماً بر روی ساخت نحوی سطحی آن نگاشته می‌شود بدون هیچ‌گونه گشتاری یا اشتقاقی.

-ساخت‌ها یک گردایه ساختاریافته یا ساختگان را تشکیل می‌دهند، یعنی ساخت‌ها در شبکه‌های گسترده ساخت سازمان‌دهی شده‌اند که گره‌های آن‌ها با روابط ارث‌بری، چندمعنایی، و ترادف ترکیب می‌شوند

-ساختارها به بسامد و زمینه‌های استفاده حساس هستند. ساخت زبان توسط استفاده آن شکل می‌گیرد.

-ساخت‌های مشابه در زبان‌های مختلف متفاوت هستند و تعمیم‌های بین‌زبانی نه توسط اصول همگانی زبانی، بلکه توسط عوامل شناختی، کاربردشناسی و پردازش اطلاعات عمومی توضیح داده می‌شوند. عملکردهای مرتبط با ساخت‌های خاص به عنوان جهانی شناخته می‌شوند.

مزیت اصلی چارچوب ساخت، "کفایت توصیفی" آن است که اجازه می‌دهد هم تعمیم‌های زبانی و هم ویژگی‌های فردی را در بر بگیرد. از این منظر، زبان به عنوان یک هستان جامع دیده می‌شود که هیچ‌کدام از سطوح زبان خودمختار یا "هسته‌ای" نیستند، بلکه همه سطوح به صورت همزمان در یک ساخت عمل می‌کنند. تمامی واحدها برای توصیف زبان اهمیت برابر دارند و تحلیل یکسانی هم به "حاشیه" فردی و هم به واحدهای زبانی "هسته‌ای" اعمال می‌شود. سطوح زبان به هم متصل هستند، بنابراین هیچ عنصری یا عملیاتی فقط در یکی از

آن‌ها کار نمی‌کند. هیچ واحد یا ساخت نمی‌تواند وضعیت مرکزی یا مهم‌تری کسب کند و تحلیل زبانی به موارد "هسته‌ای" محدود نمی‌شود و مطالعه پدیده‌های ضرب‌المثل و استثنائات به قوانین را نادیده نمی‌گیرد. برعکس، همه واحدها برای توصیف دستور زبان اهمیت برابر دارند و همان تحلیل یکسانی به واحدهای "حاشیه‌ای" و "هسته‌ای" زبانی اعمال می‌شود. تحلیل در سطوح مختلف زبان به صورت متوالی نیست، بلکه همزمان است و عناصر یک سطح به طور مداوم در دسترس هستند و می‌توانند با عناصر سطح دیگری تعامل داشته باشند. دستور ساخت سعی دارد تمام سطوح زبان را پوشش دهد با این نیت که هر زبان را به طور کامل درک کند و همه ساخت‌های آن را بازنمایی کند با این حال، این کتاب کاستی‌هایی نیز دارد. در سطح کلان، اولاً موضوع مطالعه دستور ساخت به زبان انگلیسی محدود شده است. هیچ توضیحی درباره دستور ساخت در زبان‌های مختلف وجود ندارد. بنابراین، می‌توان با انجام تحلیل‌های تطبیقی یا رده‌شناختی، قدرت تبیینی این نظریه را افزایش داد. دوم، روش تحقیق کتاب عمدتاً تحلیل کیفی است و مطالعات کمی یا آزمایشی اندکی در آن وجود دارد، در حالی که روش‌های تحقیق جدید می‌توانند یافته‌های جدیدی ارائه دهند. سوم، به عنوان یک خلاصه از مطالعات قبلی، این کتاب تبیین‌های ناکافی در مورد چارچوب کلی دستور ساخت دارد که این امر از نوآوری کتاب می‌کاهد.

منابع

- Bergen, B. (2008). A whole-systems approach to language: An interview with Luc Steels. *Annual Review of Cognitive Linguistics*, 6(1), 329–344. <https://doi.org/10.1075/arcl.6.18ste>
- Bergen, B., & Chang, N. (2005). Embodied Construction Grammar in simulation-based language understanding. In J.-O. Östman & M. Fried (Eds.), *Construction grammars: Cognitive grounding and theoretical extensions* (pp. 147–190). John Benjamins.
- Boas, H. C. (2002). *On the role of semantic constraints in resultative constructions*. University of Texas at Austin. http://sites.la.utexas.edu/hcb/files/2011/02/semantic_constraints_in_resultatives_2002.pdf
- Boas, H. C. (2003). *A constructional approach to resultatives*. CSLI Publications.
- Boas, H. C. (2013). Cognitive Construction Grammar. In T. Hoffmann & G. Trousdale (Eds.), *The Oxford handbook of Construction Grammar* (pp. 233–254). Oxford University Press.
- Boas, H. C., & Fried, M. (2005). *Grammatical constructions: Back to the roots*. John Benjamins. <https://doi.org/10.1075/sl.32.1.11pay>
- Boas, H. C., Sag, I. A., & Michaelis, L. A. (2009). Sign-based construction grammar. In T. Hoffmann & G. Trousdale (Eds.), *The Oxford handbook of linguistic*

analysis. Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780195396683.013.0008>

- Chafe, W. (2009). Consciousness and language, In Dominiek Sandra, Jan-Ola Östman and Jef Verschueren (Eds.), *Cognition and Pragmatics*. John Benjamins Publishing company . <https://doi.org/10.1075/hoph.3.09cha>
- Chafe, W. (2000). Verbs and their objects and the one new idea hypothesis. *LACUS Forum XXVI: The Lexicon*. http://www.lacus.org/volumes/26/11_chafe.pdf
- Croft, W. (1991). *Syntactic categories and grammatical relations: The cognitive organization of information*. University of Chicago Press.
- Croft, W. (2001). *Radical Construction Grammar: Syntactic theory in typological perspective*. Oxford University Press.
- Croft, W. (2003). Lexical rules vs. constructions. In H. Cuyckens, T. Berg, R. Dirven, & K.-U. Panther (Eds.), *Motivation in language: Studies in honor of Günter Radden* (pp. 17–42). John Benjamins.
- Fillmore, C. J. (1968). The case for case. In E. Bach, R. T. Harms, & C. J. Fillmore (Eds.), *Universals in linguistic theory* (pp. 1–88). Holt, Rinehart & Winston.
- Fillmore, C. J. (1988). The mechanisms of "Construction Grammar." *Berkeley Linguistics Society*, 14, 35–55.
- Fillmore, C. J. (1989). Grammatical construction theory and the familiar dichotomies. In R. Dietrich & C. F. Graumann (Eds.), *Language processing in social context* (pp. 17–38). Elsevier. <https://doi.org/10.1016/B978-0-444-87144-2.50004-5>
- Fillmore, C. J., Kay, P., & O'Connor, M. C. (1988). Regularity and idiomaticity in grammatical constructions: The case of *let alone*. *Language*, 64(3), 501–538. <https://doi.org/10.2307/414531>
- Goldberg, A. E. (1995). *Constructions: A construction grammar approach to argument structure*. University of Chicago Press.
- Goldberg, A. E. (2006). *Constructions at work: The nature of generalization in language*. Oxford University Press.
- Goldberg A. E. (2013). Constructionists Approaches. *The Oxford Handbook of Construction Grammar*. Oxford: Oxford University Press, P. 15–31.
- Goldberg, A. E. (2019). *Explain me this: Creativity, competition, and the partial productivity of constructions*. Princeton University Press.
- Gries, S. T., & Stefanowitsch, A. (2004). Extending collocation analysis: A corpus-based perspective on "alternations." *International Journal of Corpus Linguistics*, 9(1), 97–129. <https://doi.org/10.1075/ijcl.9.1.06gri>
- Harris, R. A. (2021). *The linguistics wars* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Hilpert, M. (2020). Constructional approaches. In B. Aarts, J. Bowie, & G. Popova (Eds.), *The Oxford handbook of English grammar* (pp. 377–396). Oxford University Press.
- Hoffmann, T. (2022). *Construction Grammar: The structure of English*. Cambridge University Press.
- Kiss, T., & Alexiadou, A. (Eds.). (2015). *Syntax – Theory and analysis: An international handbook*. De Gruyter Mouton.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire, and dangerous things: What categories reveal about the mind*. University of Chicago Press.

- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar: Vol. 1. Theoretical prerequisites*. Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (2005). Construction grammars: Cognitive, radical, and less so. In F. J. Ruiz de Mendoza Ibáñez & M. S. Peña Cervel (Eds.), *Cognitive linguistics: Internal dynamics and interdisciplinary interaction* (pp. 101–159). De Gruyter Mouton.
- Langacker, R. W. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford University Press.
- Luzondo Oyón, A. (2011). *English resultative constructions in the Lexical Constructional Model: Implications for constructional modeling within a lexical conceptual knowledge base* [Doctoral dissertation, Universidad de La Rioja].
- Michaelis, L. A. (2013). Sign-based construction grammar. In T. Hoffmann & G. Trousdale (Eds.), *The Oxford handbook of Construction Grammar* (pp. 133–152). Oxford University Press.
- <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780195396683.013.0010>
- Östman, J.-O., & Fried, M. (2004). Construction Grammar in a cross-language perspective. Amsterdam & Philadelphia, PA: John Benjamins.
- Östman, J.-O., & Fried, M. (2005). The cognitive grounding of Construction Grammar. In J.-O. Östman & M. Fried (Eds.), *Construction grammars* (pp. 1–13). John Benjamins.
- Ruiz de Mendoza Ibáñez, F. J. (2013). Meaning construction, meaning interpretation, and formal expression in the Lexical Constructional Model. In E. Diedrichsen & B. Nolan (Eds.), *Linking constructions into functional linguistics: The role of constructions in RRG grammars* (pp. 231–270). John Benjamins.
- Sag, I. A. (2012). Sign-Based Construction Grammar: An informal synopsis. In H. C. Boas & I. A. Sag (Eds.), *Sign-Based Construction Grammar* (pp. 61–188). CSLI Publications.
- Sansò, A. (2003). [Review of the book *Radical construction grammar: Syntactic theory in typological perspective*, by W. Croft]. *Studies in Language*, 27(3), 671–682. <https://doi.org/10.1075/sl.27.3.10san>
- Steels, L. (2011). Introducing Fluid Construction Grammar. In L. Steels (Ed.), *Design patterns in Fluid Construction Grammar* (pp. 3–30). John Benjamins. <https://doi.org/10.1075/cal.11.03ste>
- Steels, L., De Beule, J., & Wellens, P. (2012). Fluid Construction Grammar on real robots. In L. Steels & M. Hild (Eds.), *Language grounding in robots* (pp. 195–213). Springer.
- Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics: Vol. 1. Concept structuring systems; Vol. 2. Typology and process in concept structuring*. MIT Press.
- Taylor, John R. (2002). *Cognitive grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Zeschel, A. (2009). What's (in) a construction? Complete inheritance vs. full-entry models. In V. Evans & S. Pourcel (Eds.), *New directions in cognitive linguistics* (pp. 185–200). John Benjamins. <https://doi.org/10.1075/hcp.24.15zes>

Ziem, A., & Lasch, A. (2013). *Konstruktionsgrammatik: Konzepte und Grundlagen gebrauchsbasierter Ansätze*. De Gruyter. <https://doi.org/10.1515/9783110295641>